



درس تفسیر سوره مبارکه یس - جلسه ۳۰ - آخرین جلسه

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ﴾ (۷۷) وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِ الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ (۷۸) قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ (۷۹) الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ (۸۰) أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَى وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (۸۱) إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۸۲) فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۳) ﴿

علت نهی از مثل زدن و شبیه آوردن برای خدا

بعد از تبیین مقام الوهیت پروردگار به اینکه خدای سبحان حقیقی است که نه ذاتش شبیه و شریک دارد و نه وصفش شبیه و شریک دارد و نه فعلش شبیه و شریک دارد، اصل کلی را به ما آموخت و فرمود: ﴿فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ﴾ اگر خدای سبحان - معاذ الله - در یکی از این امور سه گانه شریک و شبیهی می داشت جا برای مثل زدن و شبیه آوردن و مانند آن بود؛ ولی وقتی در هیچ جهتی از این جهات سه گانه شریک و شبیه ندارد، جا برای مثل زدن نیست ﴿فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ﴾؛ لذا آنچه در این سوره آمده است که ﴿وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا﴾ این را نهی کرده و منهی شمرده و ابطال کرده و آنچه در سوره مبارکه «مریم» آمده ﴿وَ يَقُولُ الْإِنْسَانُ إِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا﴾ که این

هم يك نحو مثلی است در سوره «مریم» آیه ۶۶ که آن را هم نهی کرده است. در سوره مبارکه «قیامت» هم که فرمود: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ﴾^۱ آن را هم نهی کرده که شما شبیه و شریکی برای خدا ندارید، آن وقت چگونه می‌توانید مثل ذکر کنید.

فرق ذات اقدس الهی با ممکنات در نحوه اجلال و تکریم

مطلب دیگر آن است که موجودهای دیگر را اگر ما بخواهیم ستایش کنیم، اِجلال و تکریم نسبت به آنها اِعمال کنیم، آنها را با وصفی که دارند اکرام می‌کنیم و آنها را با فعلی که انجام می‌دهند اجلال می‌کنیم؛ ولی درباره ذات اقدس الهی خدا را نباید با وصف او اجلال کرد و با فعل او اکرام کرد، بلکه وصف خدا جلال و شکوه خود را از ذات می‌گیرد، فعل خدا جمال و جلالش را از ذات می‌گیرد، آن ذات حقیقت ازلی و ابدی و نامتناهی است. هر وصفی یا هر فعلی که تصوّر شود و در جهان محقق شود متّکی به آن ذات است. بنابراین فرق اساسی ذات اقدس الهی با «ماسوی» این است که در موجودات امکانی ما اگر خواستیم چیزی را وصف کنیم اجلال و تکریمی نسبت به او روا داریم او را با وصفی از اوصاف می‌ستاییم یا با فعلی از افعال گرامی می‌داریم؛ ولی درباره ذات اقدس الهی کمال وصف در آن است که به ذات خدا متّکی است و کمال آن فعل در این است که به ذات خدا متّکی است، چون همه اینها اگر ابدی و ازلی باشند ابدی و ازلی بالعرض هستند و به ذات اقدس الهی که ازلی و ابدی بالذات است تکیه می‌کند، البته صفاتی که عین ذات است حکم خود ذات را دارد؛ لذا يك اصل کلی را قرآن کریم بعد از تبیین آن عناصر محوری توحید بیان کرد، فرمود: ﴿فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ﴾؛^۲ لذا در این جا هم با تعجّب ذکر می‌کند که فرمود انسانی که از نطفه خلق شده حالا برای خدا مثل می‌زند. پس

۱. سوره قیامت، آیه ۳.

ذکری بودن «الف و لام» در ﴿الْإِنْسَانُ﴾

اما این ﴿الْإِنْسَانُ﴾ که ﴿أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ﴾ است این نظیر ﴿الْإِنْسَانُ﴾ی است که در سوره «مریم»^۱ و «قیامت» است که الف و لام آن عهد است، چون همه انسان‌ها که چنین مثلی ندارند، اما اگر گفته شود که انسان را ما از نطفه خلق کردیم این «انسان» الف و لام آن می‌تواند «استغراق» باشد دیگر الف و لام جنس و الف و لام عهد ذکری و ذهنی و اینها نیست؛ هر انسانی بالأخره از نطفه خلق شده است، می‌ماند جریان حضرت عیسی که آن را جداگانه استثنا فرمود. پس ﴿الْإِنْسَانُ﴾ که در قرآن کریم هست یا مطلق انسان است که جنس است و الف و لام آن استغراق است؛ نظیر اینکه فرمود ما انسان را از خاک خلق کردیم و مانند آن و اما این الف و لام در ﴿الْإِنْسَانُ﴾ که در سوره «مریم» است، در سوره «یس» است، در سوره «قیامت» است ناظر به همان شخصی است که معاد را استبعاد داشت یا انکار می‌کرد و به صورت ضرب‌المثل می‌گفت: ﴿مَنْ يُحْيِ الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ﴾ این الف و لامش الف و لام «استغراق» و جنس نیست، چون همه انسان‌ها که چنین حرفی نمی‌زنند؛ موحدان، انبیا، اولیا، مؤمنان که چنین حرفی نمی‌زنند.

پاسخ خدای سبحان به مشکل فعلی منکر معاد

﴿أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ * وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ﴾؛ این شخص مشکل فعلی دارد نه مشکل فاعلی، می‌گوید این کار محال است؛ یعنی موجودی که از بین رفته دیگر قابل حیات نیست، آن‌گاه ذات اقدس الهی دو جواب می‌دهد: یکی اینکه شما که هیچ چیز نبودید و خدا شما را آفرید، چرا خودتان را فراموش کردید؟ شما مشکل فعلی دارید، يك؛ گذشته از این، دلیل شما و حرف شما حداکثر استبعاد است، این استبعاد ناظر به فاعل‌های متعارف و عادی است نسبت به ذات اقدس الهی این کار بعید نیست، او خالق جمیع

۱. سوره مریم، آیه ۶۷.

اشیاست و برای او یکسان است. بنابراین آن محور اصلی استبعاد این شخص راجع به خود فعل بود؛ لذا پاسخی که خدا می‌دهد این است که می‌فرماید او خودش را فراموش کرده است؛ یعنی خلقت خودش را فراموش کرده که فعل نیست، نه اینکه خالق خود را فراموش کرده است. يك وقت است از سنخ ﴿نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ﴾^۱ است، يك؛ ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾^۲ است، دو؛ از آن قبیل نیست، این فعل خودش را فراموش کرده، چون خودش ﴿لَمْ يَكُ شَيْئًا﴾ بود. در سوره مبارکه «مریم» بعد از اینکه ﴿وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا﴾^۳ فرمود: ﴿أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا﴾^۴ که «کان»، «کان» تامّه است؛ شیئی نبود، نه اینکه منصوب باشد تا خبر باشد. درباره حضرت زکریا فرمود: ﴿قَدْ خَلَقْتكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا﴾^۵؛ یعنی «لیس» تامّه بود و «کان» تامّه وجود نداشت؛ اصلاً هستی نبود، چگونه شما خودتان را فراموش کردید؟! اگر خودش و خلقت خودش را فراموش نمی‌کرد، این استبعاد را روا نمی‌داشت. در خصوص این مسئله، گذشته از اینکه خودش را فراموش کرده این کار سابقه دارد و خودش «لاشیء» بود بعد «شیء» شد، نسبت به ذات اقدس الهی این کار «علی السوی» و آسان هم است. فرمود: ﴿وَنَسِيَ خَلْقَهُ﴾ این جا سخن از نسیان خالق نیست، سخن از نسیان خلق است.

سُستی و سختی کار منشأ استبعاد منکر معاد و پاسخ آن

فرمود: ﴿قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴾؛ این شبهه گاهی در اثر سُستی است گاهی در اثر سختی است. شبهه در اثر سُستی همین است که می‌گویند این عظام که پودر شده، نرم شده این را چه کسی می‌تواند دوباره زنده کند؟! در

۱. سوره توبه، آیه ۶۷.

۲. سوره حشر، آیه ۱۹.

۳. سوره مریم، آیه ۶۶.

۴. سوره مریم، آیه ۶۷.

۵. سوره مریم، آیه ۹.

سوره مبارکه «اسراء» می‌فرماید چه سخت باشد و چه سست باشد نزد ذات اقدس الهی یکسان است، فرمود: ﴿انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا﴾ * وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا^۱ - «رُفَات» همین پودر شده و نرم شده و سُست شده است - ﴿أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا﴾ پاسخی که ذات اقدس الهی می‌دهد این است که می‌فرماید چه سُست و چه سخت برای خدا یکسان است ﴿قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا * أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ﴾^۲ سِفْت و سُست، سخت و سُست نزد خدا یکسان است، حالا بر فرض شما آهن و سنگ بشوید در برابر کسی که با اراده کار می‌کند نه با ابزار، کار یکسان است. بنابراین سستی یا سختی، سستی یا سفتی اینها هیچ‌کدام اثر ندارد، چه رَمِيم و رُفَات بشوید، چه حديد و حجر باشید ﴿قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا * أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ﴾ يَك فلز دیگری که از آهن سخت‌تر باشد، چون اینها در برابر اراده ذات اقدس الهی تابع محض هستند کلّ نظام هستی نسبت به اراده الهی طائع است ﴿فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾^۳ اینها مطیع و طائع هستند، با طوع و رغبت، اراده الهی را امتثال می‌کنند. بنابراین فرض ندارد چیزی سفت باشد یا چیزی سست باشد، این از آن جهت فرقی ندارد؛ لذا فرمود «رَمِيم» بودن اثر ندارد، ﴿قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾ آن کسی که اولین بار آفرید هم او می‌تواند خلق کند، الآن که ذراتش پراکنده است و ذات اقدس الهی ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ است.

پرسش: با توجه به حدیث معروف «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِسَبَابٍ»^۴ و با توجه به اختلاف اسباب ... پاسخ: یکی از مهم‌ترین اسباب همان اراده الهی است؛ در بیان نورانی حضرت امیر و بیان نورانی امام رضا (سلام الله علیه) است، بیان نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه^۱ است و بیان نورانی امام رضا در توحید^۲ مرحوم صدوق

۱. سوره اسراء، آیات ۴۸ و ۴۹.

۲. سوره اسراء، آیات ۵۰ و ۵۱.

۳. سوره فصلت، آیه ۱۱.

۴. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۱، ص ۱۸۳.

است که «كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٌ»؛ یعنی هر چیزی که هستی او عین ذات او نیست این معلول است و ذات اقدس الهی علت است «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابٍ» همه سر جایش محفوظ است و زمام اسباب هم به دست ذات اقدس الهی است که ﴿عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۳ است با اراده کار می‌کند، با سبب کار می‌کند، بی‌اراده و بی‌سبب کار نمی‌کند.

تبیین چگونگی ارتباط بین تبدیل پوست و چشیدن عذاب

مهم آن است که برای خود ما روشن شود هر عضوی، پوست، گوشت، استخوان، هیچ هویتی ندارند مگر اینکه به بدن کسی مرتبط باشند، مادامی که به بدن شخص مرتبط هستند می‌شود دست و پا، وقتی به بدن مرتبط نباشد می‌شود «لحم» و «عظم»، دیگر عضو کسی نیست. در سوره مبارکه «نساء» آن‌جا فرمود که این دوزخیان وقتی در جهنم پوستشان سوخت خدا پوست دیگر می‌رویانند تا اینها عذاب را بچشند نه پوست جدید ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا﴾؛^۴ این پوست غیر از آن پوست است؛ ولی این شخص عین همان شخص است. ما نمی‌خواهیم پوست را عذاب کنیم، ما می‌خواهیم شخص عذاب بچشد ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا﴾ پوست بعدی که تازه روید غیر از پوست قبلی است؛ ولی پوست، عذاب نمی‌چشد خود این شخص عذاب می‌چشد. چندین بار گناه کرده دستش در طی این سالیان متمادی کاملاً عوض شده؛ ولی گناهکار همان شخص بود، الآن همان شخص را خدا عذاب می‌کند.

پرسش: مگر بدون تجزیه پوست هم خدا می‌تواند عذاب کند؟

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶.

۲. التوحید (صدوق)، ص ۳۵.

۳. سوره بقره، آیه ۲۰.

۴. سوره نساء، آیه ۵۶.

پاسخ: زیرا لامسه در پوست قوی تر است و اگر پوست از بین رفت نیروی لمس کمتر می شود و عذاب کمتر احساس می شود؛ لذا فرمود پوست، چون لامسه در پوست ظهور بیشتری دارد و این کار را کردیم ﴿لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾، پس فعل ممکن است، مضافاً به اینکه ذات اقدس الهی ﴿عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ است قدرت الهی را هم در دو مثال ذکر فرمود که یکی از درخت «اخضر»، «نار» بیرون آوردن و یکی اینکه خالق «سماوات» و «أرض» باشد. بنابراین ﴿مِثْلَهُمْ﴾ ضمیر به خود اشخاص برمی گردد که از نظر بدن، مثل است؛ ولی از نظر هویت بدنی، شخصی و جوهر شخص، عین اوست نه مثل او.

سرّ مجاز نبودن احیای پوست و استخوان در قیامت

پرسش: استاد ﴿قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾ این «انشای اول مرة» که به این مثل تعلق نگرفته.

پاسخ: شخص یعنی این «عظام»، این «عظام» عینیت و هویت آن به این است که در بدن زید قرار بگیرد. این «عظم»ی که در بدن زید هست، عین «عظم»ی است که چند سال قبل بود. این شخص استخوان پوسیده را آورده گفته چه کسی این را زنده می کند؟ همین این را؟! پاسخ شنیده همین را بعینه خدا زنده می کند، عینیت این «عظم»، عینیت این «جلد» و پوست به این است که به زید ارتباط پیدا کند که جزء بدن زید شود. همان طوری که در دنیا با اینکه حداقل هفت بار یا هشت بار برای سالمندان ده بار تمام ذرات بدن عوض می شود؛ ولی این دست عین همان دست دوران کودکی است، خالی اگر روی دستش باشد می گوید این خال همان خال دوران کودکی است، در حالی که چندین بار عوض شده است، عینیت و هویت و هادیت عضو به این است که به بدن برسد؛ همان طور که در دنیا همین طور است، تشبیه نیست. در تشبیه، کسی که شب مهتاب در کنار يك نهر روانی که با شیب ملایم حرکت می کند وقتی يك ساعت می نشیند خیال می کند عکس این ماه يك ساعت در این آب منعکس بوده است، در حالی که ده ها بار این عکس عوض شد این آب که می رود و آب دیگر می آید مثل آن است که آینه قبلی رفته و آینه بعدی آمده

است، لحظه به لحظه این آینه ها عوض می شوند، لحظه به لحظه این عکس عوض می شود آن وقت خیال می کنیم همان عکس يك ساعت قبل است؛ اگر کسی کنار چنین نهري که با شیب روان است نشسته است، عکس ماه و عکس اختر برقرار ببیند این به جهت توهّم و تخیّل اوست؛ ولی در جریان بدن واقعاً همین دستِ فعلی، عین دست قبلی است، چون هستی و هویت و هادیت عضو به این است که برای بدن باشد؛ هر طوری که در دنیا بود، ما در دنیا که مجاز نمی گوئیم، می گوئیم این دست همان دست سی سال قبل و بیست سال قبل است و نمی گوئیم عوض شده است و مجاز هم نمی گوئیم؛ سرّش آن است که معیار هویت و هادیت و شخصیت عضو به این است که به این نفس زید ارتباط پیدا کند، در معاد هم همین طور است؛ لذا اگر تعبیر «مثل» شده؛ نظیر آنچه در سوره «یس» و سوره «واقعۀ» است یا ﴿غَيْرَ﴾ شده که در سوره «نساء» است ﴿بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا﴾ این به لحاظ اینکه خود این اعضا و اجزا را با هم می سنجیم، بله اینها مثل و غیر هستند و امثال ذلك، اما وقتی در ارتباط با هادیت نفس و بدن می سنجیم این عین اوست غیر او نیست. ما هیچ تردیدی نداریم که این دست فعلی ما همان دست بیست سال قبل است، این مجاز نیست؛ نه مجاز لغوی است و نه مجاز عقلی، نه مجاز در اسناد است و نه مجاز در کلمه.

مطابق بودن گناهان روحی با عذاب های آن

پرسش: حضرت استاد ببخشید! آیا در قیامت روح انسان ها فقط به واسطه جسم عذاب می بینند یا خود روح جداگانه عذاب می شود؟

پاسخ: اگر کسی گناهان روحی هم داشته باشد، گناهان روحی هم دارد؛ مثلاً کسی آبروی دیگری را برده، این شخص گذشته از اینکه سوخت و سوز بدنی دارد ﴿لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ﴾^۱ یا ﴿وَلَا تُحْزِنَا يَوْمَ

الْقِيَامَةِ^۲ اینکه فرمود «خزی» و رسوایی دارد برای کسانی که آبروی دیگران را بردند یا برای کسی که ﴿عَذَابَ

الْهُونِ^۳ «هون»؛ یعنی سستی و بی‌آبرویی و ذلت و اینها، آنها که در صدد ذلیل کردن و خوار کردن دیگران بودند

درباره آنها فرمود عذاب «مُهین»^۴ دارد، يك؛ عذاب «هون» دارد، دو؛ «خزی» دارد، سه؛ اینها عذاب‌های روحی

است که دامن‌گیر کسانی است که آبروی دیگری را بردند یا دیگران را رسوا کردند و آن‌جا که فرمود: ﴿نَارُ اللَّهِ

الْمُوقَدَّةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفِئِدَةِ^۵ ناظر به همان عذاب‌های روحی است، آتشی است که - معاذ الله - از دل سر

می‌زند، آن آتش غیر از این آتشی است که پوست را می‌سوزاند؛ این آتشی که پوست را می‌سوزاند برای گناهان

ظاهری است، آن آتشی که ﴿نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَّةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفِئِدَةِ﴾ برای عقیده بد است، اوصاف بد است،

آبروریزی بد است که «أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا» مربوط به آن است.

ناتوانی دست‌یابی طبیب جسم بر بیماری روحی

پرسش: این بدنی که بعد از سی سال عوض می‌شود در عرف می‌گویند همان است اما عقل و پزشکان این را

نمی‌گویند.

پاسخ: عقل نه، عقل می‌گوید این همان است. پزشك از آن جهت که روح را تجربه نکرده است او حرف طبیبانه

می‌زند؛ ولی فکر بیطارانه دارد. خیلی‌ها انسان را يك حیوان ناطق می‌دانند اینکه می‌بینید در طیّ سال گاهی چندتا

همایش بیماری‌های مشترك بین انسان و دام دارند همین است، منتها مقدار مصرف آن فرق می‌کند؛ اینها خیال می‌کنند

انسان همان حیوان است، منتها مقدار مصرف این داروها فرق می‌کند. هرگز در طب این مسئله مطرح نیست که اگر

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۹۴.

۳. سوره انعام، آیه ۹۳.

۴. سوره سبأ، آیه ۱۴.

۵. سوره هزّه، آیات ۶ و ۷.

کسی به نامحرم طمع کرده است، این مریض است؛ اینها را افسانه می‌دانند، فرمود: ﴿فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾^۶ اگر کسی در نامحرم طمع کرده می‌گویند این شخص اصلاً مریض نیست؛ این يك طبّ مصطلح و يك بيطاری واقعی است، اگر کسی انسان را بشناسد طور دیگر فکر می‌کند. عقل می‌گوید بدن را روح تأمین می‌کند، تمام سوخت و سوز بدن را و همین غذایی که انسان مصرف می‌کند، این روح مدبّر و حکیم، حکیمانه تقسیم می‌کند؛ سهم ناخن را می‌دهد، سهم مو را می‌دهد، سهم استخوان را می‌دهد، سهم پلك چشم را می‌دهد، سهم مژه چشم را می‌دهد. این روح مدبّر و حکیمی که ذات اقدس الهی آفرید همه را کاملاً توزیع می‌کند که سهم مو چقدر است، سهم ناخن چقدر است، سهم استخوان چقدر است، سهم خون چقدر است، سهم گوشت چقدر است، سهم پوست چقدر است، سهم نیروی دید چقدر است، سهم نیروی شنوایی چقدر است، همه اینها را این نفس حکیمانه تأمین می‌کند، البته در درون درون کسی هست که این را راهنمایی می‌کند. بنابراین عرف نیست، عقل می‌گوید که هادئیت بدن، هوئیت بدن و هستی بدن به وسیله نفس است و وقتی نفس یکی بود این بدن همان بدن است. ما هیچ تردیدی نداریم، ادبا آنها که خیلی در زمینه مجاز در کلمه یا مجاز در اسناد خیلی تلاش و کوشش می‌کنند وقتی سؤال بکنی و بگویی آیا این دست جنابعالی همان دست چند سال قبل است؟ می‌خندد و می‌گوید این چه سؤالی است می‌کنی؟ معلوم است دست من است؛ از اینکه می‌خندد معلوم می‌شود هیچ تردیدی ندارد که بگوید این دست فعلی عین دست ده سال قبل است؛ یعنی حقیقت است نه مجاز در کلمه و نه مجاز در اسناد.

پرسش: اگر دست کسی را متصل کردند به بدن شخص دیگری

پاسخ: وقتی که متصل شد، بله دست اوست؛ لذا هیچ تردیدی ندارند و می‌گویند با دست خود نوشت، با دست خود امضا کرد؛ اگر چکی را امضا می‌کنند نمی‌گویند با دست دیگری امضا کردی، می‌گویند با دست خودت امضا کردی که محکمه و دستگاه حقوقی هم می‌پذیرد.

تفاوت تفهیم معاد بر ارمیای نبی و ابراهیم خلیل (علیهما السلام) و علت آن

مطلب دیگر این است که وجود مبارك حضرت ابراهیم نخواست بفهمد و نخواست اطمینان پیدا کند که خدا مُرده را زنده می‌کند، خواست بگوید که من چگونه مُرده را زنده کنم؟ قرآن کریم این داستان‌ها را که عاقلانه و حکیمانه و در اول سوره مبارکه «یس» خواندیم ﴿یس * وَالْقُرْآنُ الْحَکِیمُ﴾^۷ این کتاب، حکیم است و حکیمانه این قصه‌ها را نقل می‌کند، این طور نیست که قصه‌هایی که شبیه هم باشد را نقل کند. در سوره مبارکه «بقره» فرمود ما به این دو بزرگوار دو گونه معاد را تفهیم کردیم: یکی اینکه معاد را در خود شخص پیاده کردیم؛ یعنی خود آن شخص را «اماته» کردیم، یک؛ بعد از صد سال او را زنده کردیم، دو؛ تا او بفهمد که مردن و بیدار شدن یعنی چه. آیه ۲۵۹ سوره مبارکه «بقره» این بود: ﴿أَوَكَلَّذِی مَرَّ عَلَى قَرْیَةٍ وَهِيَ خَاوِیَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى یُحْیِی هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ چگونه خدا اینها را زنده می‌کند؟ فرمود این گونه زنده می‌کنیم ﴿فَأَمَّا تِلْكَ الْأُمَّةُ مِائَةً عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ﴾ بعد فرمود فهمیدی؟ این طور می‌میرانیم و این طور زنده می‌کنیم، این برای آن ﴿فَأَمَّا تِلْكَ الْأُمَّةُ مِائَةً عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ﴾ بعد ﴿قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ لَبِثْتُمْ یَوْمًا أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ﴾^۸ و مانند آن، این حیات و ممات را، احیا و «اماته» را در درون خود یافت. قصه حضرت ابراهیم فوق این است، نه حضرت ابراهیم می‌خواهد بفهمد که خدا چگونه مرده را زنده می‌کند، چون خودش استدلال کرده ﴿رَبِّی الَّذِی یُحْیِی وَیُمِیتُ﴾^۹ نه حضرت ابراهیمی که از انبیای اولوالعزم است نظیر ارمیاست^{۱۰} که احیا و «اماته»

۷. سوره یس، آیات ۱ و ۲.

۸. سوره بقره، آیه ۲۵۹.

۹. سوره بقره، آیه ۲۵۸.

درون خود او پیدا شود، از نحوه جواب خدا می فهمیم که سؤال حضرت ابراهیم چه بود. بسیاری از شماها با فقه آشنا هستید در آن احادیث از جواب امام (سلام الله علیه) معلوم می شود که سؤال زراره چه بود، سؤال «محمد بن مسلم» چه بود و از نحوه جواب معصوم ما پی به خصوصیت سؤال سائل می بریم، از نحوه جواب خدا پی می بریم که مقصود حضرت ابراهیم چه بود. خدا فرمود این کار را بکن، آن کار را بکن، هم «اماته» می کنی، هم احیا می کنی و به صدای تو می آیند، نه به صدای دیگران، این ذرات را پراکنده کن، درهم بکوب، در ده کوه یا کمتر و بیشتر بگذار همین که صدا زدی می آیند. این کیفیت احیا و کیفیت پراکنده ها را جمع کردن را به وجود مبارك حضرت ابراهیم آموخت؛ از نحوه جواب برمی آید که سؤال حضرت ابراهیم این نبود که تو چطوری زنده می کنی؟ مهم تر از آن در مورد «ارمیا» گذشت. اگر مرده ای را زنده می کرد؛ نظیر کار حضرت عیسی، مهم تر از آن را که درباره «ارمیا» بود قبلاً بیان کرد؛ یعنی بعد از آیه ۲۵۹ که قصه ارمیاست قصه حضرت ابراهیم شروع می شود ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى﴾.^{۱۱}

پرسش: می خواست به «عین الیقین» برسد.

پاسخ: «عین الیقین» در آن بنده خدایی که «ارمیا» بود به «عین الیقین» رسید، وجود مبارك ابراهیم بالاتر از جناب «ارمیا» بود که به «عین الیقین» و «حق الیقین» رسید؛ او مُرد و زنده شد، این «اماته» کرد و احیا کرد؛ این کار وجود مبارك حضرت ابراهیم بود. بنابراین عینیت و مثلّیت و اینها به هادِیّت نفس وابسته است و وجود مبارك حضرت ابراهیم در آن مقطع زندگی می کرد.

۱۰. تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۳۷۸.

۱۱. سوره بقره، آیه ۲۶۰.

بررسی چگونگی موجود شدن اشیا با امر به «کُن»

حالا مطلب بعدی آن است که فرمود شأن خدا - این «امر»^{۱۲} یعنی شأن که جمع آن امور است نه اوامر - این است که با اراده کار می‌کند. در بیانات نورانی حضرت امیر در بحث دیروز گذشت این بود که نه اینکه خدا به موجودی بفرماید «کُن» او شود «یکون»؛ «کُن»ی در کار نیست، لفظی در کار نیست. فرمود: «إِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فِعْلٌ مِنْهُ أَشْأُهُ»^{۱۳} حرف خدا کار خداست، نه اینکه خدا می‌فرماید «کُن» تا ما بگوییم این خطاب، فرع مخاطب است یا مخاطب، فرع خطاب است، این برای توجیهات ابتدایی است «کُن» در کار نیست «إِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فِعْلٌ» فرمود: «لَا بَصَوْتٌ يَقْرَعُ وَلَا بِنِدَاءٍ يُسْمَعُ وَإِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فِعْلٌ مِنْهُ أَشْأُهُ» کلمه نیست، لفظ نیست تا جایی کسی آن را بشنود، صدایی، آهنگی، نوایی و اینها را تولید کند نیست «إِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فِعْلٌ»؛ همین که اراده کرد تا یافت شود، یافت می‌شود؛ مثل اینکه ما اگر اراده کردیم يك قطره آب یا دریایی یا نهری یا بحری در ذهن ما ایجاد شود، می‌شود. با اراده ما کار می‌کنیم، نه اینکه به آن نهر یا بحر بگوییم «کُن» او شود «یکون».

پرسش: استاد از نظر مقوله لفظ درست است اما ﴿أَنْ يَقُولَ﴾ چطور؟

پاسخ: ﴿أَنْ يَقُولَ﴾؛ یعنی همین «يُظْهَرُ قَوْلُهُ فَعْلُهُ»، وقتی وجود مبارك حضرت امیر که قرآن ناطق است می‌فرماید: «لَا بَصَوْتٌ يَقْرَعُ وَلَا بِنِدَاءٍ يُسْمَعُ وَإِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فِعْلٌ» این «إِنَّمَا يَقُولُ»؛ یعنی «يفعل»، اراده کرد که انجام دهد یعنی «فَعَلَ»، «إِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فِعْلٌ» این بیان صریح حضرت است در نهج البلاغه است.

تفہیم توانندی خلیفہ الہی و وظیفہ او بہ وسیلہ احیای مردگان

پرسش: خدا حکیم، قرآن حکیم، ابراهیم حکیم، نقل این قصه فلسفه‌اش چیست؟

۱۲. سوره یس، آیه ۸۲: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾.

۱۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶.

پاسخ: برای اینکه بفهماند خلیفه خدا، کار «مستخلف عنه» را می‌کند. گاهی احیای «موتا» به دست مسیح (سلام الله علیه) ظهور می‌کند، گاهی به دست خلیل ظهور می‌کند؛ خلیفه آن است که دو کار را داشته باشد: یکی اینکه همه اوصافی که «مستخلف عنه» به او داده است حفظ کند، يك؛ یکی اینکه حوزه استخلافی خود را هم بشناسد و مشکلات آنها را حل کند، دو؛ یعنی هم ارتباط تنگاتنگ با «مستخلف عنه»؛ یعنی «الله» داشته باشد که از آن جا فیض بگیرد، هم ارتباط تنگاتنگ با «مستخلف علیهم» داشته باشد که مشکلات اینها را برطرف کند و بداند اینها چه کاره هستند که این می‌شود «خلیفه الله». وجود مبارك حضرت ابراهیم که از انبیای اولوالعزم بود، سایر انبیا هم همچنین و امروز وجود مبارك ولی عصر (عج) همین است هیچ فرقی بین آن حضرت با ذوات کامل انبیای قبلی نیست حالا آنها مسئله نبوت و رسالت بود، این جا مسئله امامت است؛ امروز وجود مبارك ولی عصر (عج) همین قدرت را دارد و همین دو عنصر محوری را دارد؛ هم با «مستخلف عنه» خود ارتباط کامل دارد که هر چه را خدا به او داد حفظ می‌کند و هم با «مستخلف علیهم» ارتباط دارد که هر چه نیاز مردم شرق و غرب است می‌فهمد و انجام می‌دهد. اینها می‌خواهند کار خلیفه الهی انجام دهند، اگر يك وقت کار خلیفه الهی انجام دادند؛ نظیر حضرت عیسی که ﴿أَخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ﴾^{۱۴} همین کار را وجود مبارك حضرت ابراهیم کرده، همین کار را وجود مبارك انبیای دیگر در مقاطع گوناگون انجام می‌دهند.

ظهور توحید در همه عالم و غفلت ما از آن

مشکل اساسی ما این است که ما غرق در توحیدیم؛ ولی غافل هستیم. این کتاب ما را محفوف به توحید می‌داند، متأسفانه ما غافل هستیم؛ کور معنایش همین است، کور که حقیقت شرعی ندارد، کسی نمی‌بیند کور است. در سوره

مبارکه «حدید» فرمود: ﴿هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾؛^{۱۵} هر جا باشید با شماست، ﴿نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾؛^{۱۶} بالاتر از همه آنها در سوره «انفال» فرمود: ﴿يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾؛^{۱۷} رهبری ما را هم در پایان سوره مبارکه «یس» دارد ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾؛ یعنی ما ملکوتی داریم، این جبهه ملکوتی ما زمام آن به دست اوست و همسایه ما هم که است ﴿هُوَ مَعَكُمْ﴾، ﴿أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ هم که هست، در درون درون ما حضور دارد.

«اگر دل ز یاد تو غافل نشیند *** خدنگ بلا بر دل دل نشیند»

در درون دل ما هم که او حضور دارد و افسار ما هم که به دست اوست ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ اما مع ذلك ما غافل هستیم این چه کوری است این چه کری است؟! ﴿صُمُّ بُكْمٌ عُمَى﴾؛^{۱۸} این چه خطری است؟! واقعاً خطر است، الآن ما غرق در توحیدیم، جای خالی نیست؛ اما ما هیچ جا او را نمی بینیم، این است که بد کسی را می خواهیم و این خاطراتی که در قلب ما هست از همین جاست؛ خدای ناکرده بد کسی را می خواهیم، عیب کسی را می خواهیم، نقص کسی را می خواهیم، خودمان را می خواهیم که جلو بیفتیم، همه اینها بر خلاف رضای اوست. اینکه می خواهیم جلو بیفتیم و دیگری عقب بیفتد، ما مطرح شویم و دیگری مطرح نشود این نشانه ندیدن اوست، چون او برای ما جای خالی نگذاشت؛ همه جا گفت من هستم، این ﴿مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾ که می گوید هر جا باشی من هستم ﴿أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ که است، ﴿يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾ که است.

فطرت آینه نشان دهنده توحید و غبارآلود شدن آن با گناه

پرسش: این ظلمات شدید از کجا پیدا می شود؟

۱۵. سوره حدید، آیه ۴.

۱۶. سوره ق، آیه ۱۶.

۱۷. سوره انفال، آیه ۲۴.

۱۸. سوره بقره، آیه ۱۸ و ۱۷۱.

پاسخ: همان گناه، این «رین» در تعبیّرات قرآن کریم هست ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾^{۱۹} «رین» یعنی چرك، بد گفتن، بد خواستن، غیبت کردن، تهمت زدن، «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»^{۲۰} من باید بالا بنشینم و مانند آن واقعاً چرك است، واقعاً غبار است؛ اینکه قرآن کریم فرمود: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾ «رین» یعنی چرك، خدا به ما آینه شفاف داد و آینه نشان می‌دهد؛ منتها ما دو کار کردیم: یا «مانعة الجمع» یا «مانعة الخلو»؛ یا این آینه را غبارآلود کردیم و نگذاشتیم که حق در آن منعکس شود یا نه، این غبار را روی آینه روا نداشتیم، اما این آینه را به جای اینکه به طرف شمس و قمر داشته باشیم بردیم در باغ وحش نزد گرگ و گراز، این آینه‌ای که آدم برود در باغ وحش و تماشا کند به طرف این گرگ و گراز بگیرد، این گرگ و گراز را نشان می‌دهد، جای دیگر را که نشان نمی‌دهد. انبیا آمدند به ما گفتند این آینه را به طرف شمس و قمر نگه بدار، بالا نگه بدار تا آن آفتاب و نور در آن بتابد، چرا باغ وحش می‌روی که گرگ را به شما نشان بدهد؟! ما مشکلمان یا این است یا آن یا هر دو؛ او که به ما این فطرت را داد واقعاً آینه داد، این شفاف است؛ منتها حالا ما باید بدانیم که به کدام طرف نگه بداریم، هم سعی کنیم که غبارآلود نشود و هم ﴿فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾^{۲۱} اینکه هست.

جایگاه نداشتن بد خواستن دیگران با تفکر توحیدی

اگر ﴿فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾ هست هیچ ارزشی ندارد که حالا من جلو بیفتم یا او جلو بیفتد یا - خدای ناکرده - بد کسی را بخواهیم. این تعبیراتی که ائمه (علیهم السلام) فرمود: «يَا كَرِيمُ اغْفِرْ لِمَنْ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ»^{۲۲} یا این دعاها ی نورانی ماه مبارک رمضان «اللَّهُمَّ اغْنِ كُلَّ فَقِيرٍ» این «كُلُّ»؛ یعنی همین که کسی بد کسی را نخواهد، مگر همه

۱۹. سوره مطففین، آیه ۱۴.

۲۰. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۲، ص ۱۳۱.

۲۱. سوره بقره، آیه ۱۱۵.

۲۲. مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۴۵۱.

مسلمان هستند؟ مگر همه شیعه هستند؟ «اللَّهُمَّ أَغْنِ كُلَّ فَقِيرٍ اللَّهُمَّ أَشْبِعْ كُلَّ جَائِعٍ اللَّهُمَّ اكْسُ كُلَّ غُرْيَانٍ»^۱ همین است. آن سعه صدر، آن عظمت و آن جلالی که اهل بیت به ما آموختند این باعث می شود حداقل درون ما غبارآلود نشود، يك؛ بعد بدانیم آینه را به کدام طرف نگه داریم، دو؛ فرمود هر کدام شما ملکوتی دارید، این چنین نیست که ما بی ملکوت باشیم؛ فرمود ملکوت دارید، يك؛ ملکوت شما به دست خداست، دو؛ از این بهتر و شیرین تر؟! ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾.

«غفر الله لنا و لكم و الحمد لله رب العالمين»